



A Philosophical and Social Analysis of the Role of Higher Education Charities in Realizing Academic Independence and Social Responsibility of University

Reza Mahoozi*

Professor of Philosophy, Institute for Social and Cultural Studies, Tehran, Iran.

Article Info ABSTRACT

Article type: In recent decades, detailed philosophical and social literature on the social responsibility of universities has been produced in the world and in Iran. According to some of the same data, Iran's state-oriented university, especially in recent decades, has been accused of being a state-owned institution for issuing degrees rather than an academy in a true sense, and as a result, it has not rendered direct service to its local and national community and has not been responsible for them. What has not been asked is whether such a university had the necessary freedom and independence in adopting its policy towards society or not. The fact is that our non-independent university has seen and sometimes supported society through the government. The government's solutions in this regard have been presented and implemented mainly under centralism and through the government bureaucracy. This article, with a social-philosophical approach, tries to define and explain an intermediary called "higher education charities" between the university, the state, and society, and show how one of the pillars of the university's independence from the state and society, and the establishment of the academy on the independent logic of its scientific activism, can be used to understand the existential capacity of these charities to achieve the two fundamental pillars of the university, namely its independence and its social responsibility towards the society and, in turn, the responsibility of the society towards the university. This solution proposes a model of knowledge management and the university according to which the government can be free from many of its previous obligations to the university. At the end of this paper, some solutions are proposed in order to implement this idea in Iran.

Received: 2024/06/15
Accepted: 2024/06/29

Keywords: social responsibility of the university, higher education charities, government, society, Iran.

Cite this article: Mahoozi, Reza (2023). A Philosophical and Social Analysis of the Role of Higher Education Charities in Realizing Academic Independence and Social Responsibility of University. *The Quarterly Journal of Western Philosophy*. Vol. 2, No. 4, pp. 73-94.

DOI: 10.30479/wp.2024.20518.1089

© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University



* E-mail: mahoozi@iscs.ac.ir



فصلنامه علمی فلسفه غرب

سال دوم، شماره چهارم (پیاپی ۸)، زمستان ۱۴۰۲

شاپا چاپی: ۲۸۲۱-۱۱۶۴

شاپا الکترونیک: ۲۸۲۱-۱۱۵۴



تحلیلی فلسفی و اجتماعی از نقش خیریه‌های آموزش عالی برای تحقق استقلال آکادمی و مسئولیت اجتماعی دانشگاه

رضا ماحوزی*

استاد مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله:	در دهه‌های اخیر ادبیات فلسفی و اجتماعی مفصلی پیرامون مسئولیت اجتماعی دانشگاه در جهان و ایران تولید شده است. بر اساس برخی از همین داده‌ها، دانشگاه دولت‌محور ایران، به‌ویژه در دهه‌های اخیر، در معرض این اتهام بوده که بیش از آن که آکادمی در معنایی راستین باشد، بنگاه دولتی صدور مدرک بوده و در نتیجه، خدمتی مستقیم به جامعه محلی و ملی خود نکرده و مسئولیتی در قبال آنها نداشته است. آنچه در این میان پرسیده نشده این است که آیا چنین دانشگاهی در اتخاذ مشی خود در قبال جامعه، از آزادی و استقلال لازم برخوردار بوده است یا نه؟ واقعیت آن است که دانشگاه نامستقل ما از آغاز، جامعه را از معبر دولت و به‌نحو غیرمستقیم، دیده و گاه پشتیبانی کرده است. راه‌حل‌های دولت نیز در این‌باره عمدتاً ذیل مرکزگرایی و از معبر بروکراسی دولتی ارائه و اعمال شده است. این نوشتار با رویکردی فلسفی-اجتماعی، تلاش دارد با تعریف و تبیین واسطه‌ای به‌نام «خیریه‌های آموزش عالی» در میانه دانشگاه و دولت و جامعه، نشان دهد که چگونه می‌توان ضمن تبیین یکی از ارکان استقلال دانشگاه از دولت و جامعه، و استقرار آکادمی بر منطق مستقل کنشگری علمی خویش، از ظرفیت وجودی این خیریه‌ها برای نیل به دو رکن بنیادی دانشگاه، یعنی استقلال و مسئولیت اجتماعی آن در قبال جامعه و متقابلاً، مسئولیت جامعه در قبال دانشگاه، استفاده کرد. این راه‌حل، الگویی از مدیریت دانش و دانشگاه را پیشنهاد می‌دهد که بر اساس آن، دولت می‌تواند از بسیاری از تکالیف پیشین خود در قبال دانشگاه، آزاد شود. در پایان این نوشتار نیز چند راهکار به‌منظور اجرایی‌سازی این ایده در ایران پیشنهاد می‌شود.
دریافت:	
۱۴۰۳/۳/۲۶	
پذیرش:	
۱۴۰۳/۴/۹	
کلمات کلیدی: مسئولیت اجتماعی دانشگاه، خیریه‌های آموزش عالی، دولت، جامعه، ایران.	

استاد: ماحوزی، رضا (۱۴۰۲). «تحلیلی فلسفی و اجتماعی از نقش خیریه‌های آموزش عالی برای تحقق استقلال آکادمی و مسئولیت اجتماعی دانشگاه». فصلنامه علمی فلسفه غرب. سال دوم، شماره چهارم (پیاپی ۸)، ص ۷۳-۹۴.

DOI: 10.30479/wp.2024.20518.1089



ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) حق مؤلف © نویسندگان.

*نشانی پست الکترونیک: mahoozi@iscs.ac.ir

مقدمه و بیان مسئله

دانشگاه در ایران، از آغاز تاکنون، به دلایل متعدد، از جمله ابتدای وجودی بر دولت، همواره در خدمت برنامه‌ها و خواسته‌های دولت بوده و به میزان خدمتی که به آن کرده، از مقبولیت و مشروعیت دولتی برخوردار بوده، یا مورد غضب قرار گرفته است؛ هرچند در همین دوران نود ساله، کوششی درونی برای فراتر رفتن از چارچوب‌های قانونی و فعالیت مورد نظر دولت انجام گرفته است. به‌دیگر سخن، از سال ۱۳۱۳ تاکنون، دولت‌ها نظامی از انتظارات متعدد را بر دانشگاه و کنشگران دانشگاهی تحمیل کرده و بر اساس میزان تحقق این انتظارات، دانشگاه را تشویق یا تنبیه کرده‌اند.

بدین ترتیب، در اولین دوره، حکومت وقت، دانشگاه تهران را برای تحقق برنامه‌های دولت متمرکز ملی، به‌ویژه برای مقاصد پزشکی، امور فنی، بروکراسی دولتی، ترسیم ارکان هویت ملی و اجرای طرح مدرنیته ایرانی به‌کمک جمعیت بیشتری از صرف محصلان اعزامی به مدارس عالی و دانشگاه‌های خارجی تأسیس کرد (مناشری، ۱۳۹۷: ۱۵۳-۱۵۰). در این دوره هفت‌ساله، رؤسای دانشگاه، وزیر وقت معارف بودند تا بتوانند سریع‌تر و دقیق‌تر خواسته‌های دولت و حاکمیت را در دانشگاه پیش ببرند؛ دانشگاهی که نه در پی گفتگو و تساهل با جریان‌های مخالف گفتمان رسمی حکومت بود و نه می‌توانست در مقابل سیاست‌های رسمی ابلاغی وزارت معارف، و دولت و حکومت، به‌نحو مستقل موضع‌گیری کند. اخراج معترضان به طرح راه‌آهن و همچنین حذف تقی ارانی و جریان موسوم به مرام اشتراکی از دانشگاه تا قبل از شهریور ۱۳۲۰، نمونه‌هایی از این واقعیت‌اند. در هر صورت، روح کلی حاکم بر دانشگاه تهران در هفت سال نخست، پشتیبان سیاست‌های حاکمیت بود و به‌انحای مختلف، از جمله عضویت مدیران دانشکده‌ها و استادان در کانون پرورش افکار و فرهنگستان و دیگر کانون‌های رسمی حکومت، از آن سیاست‌ها حمایت می‌کرد و حتی بیش از آن، خود دانشگاه و استادان، پیشنهاددهنده بسیاری از آن برنامه‌ها بودند (آدمیت، ۱۳۵۱: ۴۵۶؛ توفیق و همکاران، ۱۳۹۷: ۵۴-۵۰).

پس از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال کشور توسط نیروهای متفقین از یکسو و فضای باز سیاسی از سوی دیگر، شاه جوان نیز همچنان انتظار داشت دانشگاه حامی سیاست‌های رسمی حکومت باشد؛ چنانکه در مراسم بازگشایی دانشکده معقول و منقول، رسالت این دانشکده را در نسبت با برنامه‌های ترقی کشور تعریف کرد (ماحوزی، ۱۴۰۰ الف). در این دهه، طبق خاطرات علی اکبر سیاسی، رئیس دانشگاه تهران در دهه بیست، دانشگاه همچنان وابسته به دولت بود، هرچند تلاش می‌کرد استقلال خود را به‌دست آورد. در این سال‌ها و حتی در دهه‌های سی تا پنجاه، بارها بر وظیفه دانشگاه در قبال برنامه‌های عمران و سازندگی تأکید می‌شد و برای این منظور، علاوه بر توسعه آموزش عالی و تأسیس دانشگاه‌های توسعه‌محور، بارها دانشگاهیان منتقد به برنامه‌های حکومت و متمردها، مؤاخذه می‌شدند؛ تا آنجا که می‌توان فصلی مستوفی از حملات و تعرض‌های نظامیان و دولت به دانشگاه‌ها در دوره پهلوی دوم را تقریر کرد (آبراهامیان، ۱۳۹۶؛ فراستخواه، ۱۳۸۸).

پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ نیز به‌رغم تفاوت گفتمانی، دانشگاه‌ها همچنان به‌مثابه دستگاهی برای تحقق برنامه‌های رسمی حکومت، این بار معطوف به اهداف انقلابی و حکومت دینی، منظور شدند؛ نگاهی که البته در دهه‌های سوم تا پنجم، متناسب با تحولات گفتمانی در دولت‌ها، به انتظارات دیگری همچون مشارکت مدنی و اندکی بعد، ایجاد ثروت، کارآفرینی، ارتباط با صنعت، توسعه پژوهش و نمایش توسعه کمی علمی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی نیز مواجه شد.

در سه دوره فوق‌الذکر، به‌رغم اختلاف در نوع انتظارات و گفتمان‌ها، و تفاوت در کمیت و کیفیت کارکرد واحدهای دانشگاهی، به‌استثنای دو دوره کوتاه یکی بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و دیگری در نیمه دوم سال ۱۳۵۷- این قدرت بیرونی حکومت بوده و هست که نظام‌نامه درونی و بیرونی دانشگاه‌ها را تدوین کرده و با انتخاب رؤسای همراه و تعیین سیاست‌های اجرایی معین، اراده حاکمیت را در میدان دانشگاه به‌اجرا درآورده است. اجرای فرامین متعدد معطوف به جذب و پذیرش استادان و دانشجویان، تدوین برنامه‌های درسی و تعیین محتوای دروس، تعیین سطح روابط دانشگاه‌ها با نهادهای درون‌سرزمینی و برون‌سرزمینی، تدوین آیین‌نامه‌های متعدد تبدیل وضعیت و ارتقا، تعیین میزان آزادی آموزش و پژوهش استادان و دانشجویان، و تعریف و اجرای برنامه‌های فرهنگی و هویتی بسیار توسط انجمن‌ها و نهادهای متعدد درون دانشگاه‌ها که روابطی دائمی با نهادهای هم‌تراز خود در بیرون از دانشگاه دارند، و... همگی مصادیقی از اراده دولت در مدیریت و فعالیت نهادی است که باید از بنیاد، منطق عملکردی متفاوتی با منطق عملکردی دولت و حکومت داشته باشد (ویر، ۱۳۹۰: ۹۸ و ۱۴۷). بدین ترتیب، آنچه در این نود سال تحقق نیافت، دانشگاه و نهاد علمی مستقل بود که باید بر اساس منطق علم‌ورزی و تعامل آزاد با هم‌تایان خود در داخل و خارج کشور، و با دولت و جامعه، راه خود را بیابد و به‌اقتضای پیشرفت علم و فناوری، به‌سمت آینده حرکت کند.

تاریخ مناسبات دانشگاه و دولت و حکومت در ایران و کنترل جریان مالی و اداری و آموزشی و پژوهشی آن در این نه دهه، گویای فقدان حیات فی‌نفسه و مستقل آموزش عالی در کشوری است که تا قبل از حوالی دولت متمرکز پهلوی، برنامه‌های علمی و آموزشی مدارس عالی آن عمدتاً به‌نحو غیرحکومتی و از راه کمک‌های مردمی و معاونت خاندان‌های بزرگ ایرانی اداره می‌شد؛ گذشته‌ای نه چندان دور، که قابلیت آن را دارد که برای نجات علم و دانش در ایران از وضعیت آشفته فعلی و برقراری ارتباط مؤثر با قدرت‌های سیاسی و اقتصادی و دیگر زیست‌بوم‌های پیرامونی، بار دیگر به‌شیوه‌ای نوین بازخوانی شود. در همین آغاز، باید به این نکته توجه داشت که تأکید بر استقلال دانشگاه و تثبیت تمایز آن از نهادهای بیرونی‌ای همچون دولت، اقتصاد، جامعه و...، به‌معنای دور نگه داشتن دانشگاه از آن حوزه‌ها و قطع هرگونه ارتباط و همکاری با آنها نیست؛ چنین چیزی از اساس غیرممکن است. این تأکید بیش از همه به‌معنای آگاهی از منطق انحصاری و متمایز کنشگری دانشگاهی از دیگر نهادها و سازمان‌های بیرونی است؛ منطقی

که اگر به رسمیت شناخته نشود، نمی‌تواند به‌درستی به دولت، اقتصاد، جامعه، محیط زیست، دین، خانواده، فرهنگ، نهادهای مدنی و... نیز سود برساند. بنابراین، در قدم نخست باید تلاش کرد این منطق را درست شناخت و در گام بعد، زمینه‌های عینیت (بارنت، ۱۴۰۰) آن را فراهم آورد. در این نوشتار، از ظرفیت‌های وجودی و هویتی خیریه‌های آموزش عالی در نسل جدید مدیریت دانشگاه‌ها، برای تثبیت چنین استقلالی بهره خواهیم برد. این استقلال، می‌تواند شرط لازم تحقق ایده مسئولیت اجتماعی دانشگاه تلقی شود.

طبیعی است در نهادهای علمی‌یی که استقلال برنامه‌ریزی، مدیریتی و مالی وجود نداشته باشد و کنشگران دانشگاهی نتوانند به اقتضای خرد خودبنیاد درون آن نهاد فعالیت کنند و بر اساس تصمیمی درونی، چگونگی ارتباط خود با بیرون از نهاد را تعریف و تنظیم کنند، آن نهاد نه تنها در فعالیت‌های درونی خود با کژکارکردی روبه‌رو می‌شود - چنانکه همینک چنین است - بلکه نمی‌تواند به‌نحو مؤثر با جامعه پیرامونی خود ارتباط برقرار نماید و همچون یک مرکز، در تعامل با مسائل و مشکلات بیرون از نهاد خود جلوه‌گر شود. بیش از آن، چنین دانشگاهی نمی‌تواند در سطح استانداردهای بین‌المللی با مراکز رقیب، که آنها نیز بر اساس منطقی مستقل عمل می‌کنند، رقابت و همکاری کند. به این معنا برای زیستن در فضای بین‌المللی دانش و مشارکت در تولید و توسعه علم و دانش و فناوری و بهره‌گیری از این دانش‌ها در سطح جامعه محلی و تحقق مسئولیت دانشگاه در قبال جامعه، در گام نخست باید دانشگاهی مستقل داشت که بر پای خود ایستاده باشد و به تعبیر هیدگر، نوعی خوداظهاری داشته باشد. این ایستادن به معنای مدیریت خودخواسته تمامی اموری است که در حیات دانشگاهی جریان دارند؛ مدیریت اموری که نحوه فعالیت درونی و بیرونی دانشگاه را مشخص می‌کنند.

با این توضیح، مقاله پیش رو درصدد است تصویری روشن از اکنونیت دانشگاه در ایران و نسبت آن با زمان گذشته و حال و آینده علم و فناوری در ایران و جهان، به‌دست دهد تا ابتدا بدانیم کجا ایستاده‌ایم، و سپس از ظرفیت خیریه‌های آموزش عالی برای ارتقای کیفیت کاری و فعالیت‌های علمی محلی و ملی و بین‌المللی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، استفاده کنیم. برای این کار، استفاده از داشته‌های گذشته و حال می‌تواند تصویری از وضعیت مطلوب فراهم آورد؛ آینده‌ای که البته در عمل ممکن است با موانع بسیاری مواجه گردد. اگر چنین است، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که خیریه‌های آموزش عالی برای تأمین استقلال دانشگاه، به‌عنوان یکی از لوازم ارتقای کیفی نهادهای آموزش عالی و ارتباط مؤثر با جامعه، صنعت، دولت، تجارت و...، چگونه می‌تواند مقوله مسئولیت متقابل دانشگاه و جامعه را در عمل محقق سازد، بی‌آنکه منطق استقلالی دانشگاه مخدوش گردد؟

دولت و نهادهای دانش عالی در ایران

طی چند دوره اصلاحات سیاسی و اقتصادی و دیوانی در دوره قاجار، موسوم به اصلاحات عباس میرزایی،

قائم‌مقامی، امیر کبیری، مظفری، سپهسالاری و احمدشاهی، به‌منظور رفع نیاز وزارتخانه‌ها یا دیوان‌های اداری وقت، مدارس عالی‌ای همچون دارالفنون، مدرسه سیاسی، مدرسه حقوق، مدرسه فلاحیت، مدرسه تجارت، مدرسه بانکداری و... تأسیس شدند تا از ظرفیت فرنگ‌رفتگان و مدرسان اروپایی حاضر در ایران، برای تربیت نسل بیشتری از اشراف قجری و متمولان شهری استفاده شود. در آن دوران، تعداد این مدارس محدود و راه‌یافتگان به آنها هم محدود بود (یغمایی، ۱۳۷۵: ۹۵-۸۶). از این رو، این مدارس به‌معنای دقیق کلمه، در خدمت دیوان مربوطه قرار داشتند و طبیعی است که ساختار و نظام آموزشی و فحوای درسی آنها نیز متناسب با نیاز دستگاه مربوطه تنظیم می‌شد. دستگاه مربوطه هم نیازهای مادی و اداری مدارس مزبور، شامل هزینه‌های مکانی و استخدام استادان و مدیریت مجموعه را تقبل می‌کرد.

با فتح تهران و لزوم کادرسازی برای تثبیت نظم نوین سیاسی و اجتماعی در دوره احمدشاهی، موضوع تکلیف دولت در قبال آموزش محصلان و تربیت متخصصان به‌جای سنت پیشین و تاریخی مشارکت خاندان‌های ایرانی در توسعه علم و فرهنگ، مطرح شد. بدین ترتیب، این بار از حکومت و دولت انتظار می‌رفت که در امر آموزش عمومی و عالی به‌صورت جدی ایفای نقش کند و علاوه بر تأمین زیرساخت‌ها شامل ساختمان، استادان، تدوین مقررات و منابع مالی - نحوه به‌کارگیری فارغ‌التحصیلان در دستگاه دولت را نیز معین کند. تا قبل از این دوره، سطح دخالت حکومت‌ها در آموزش، محدود به مدارس معدود شاهی بود و در نتیجه، بخش عمده امور مربوط به تعلیم و آموزش عمومی و عالی، خواه میزبانی از معلمان و حکیمان، خواه تدارک امور زندگی محصلان، خواه کتابت نسخ قدیمی و...، همگی اغلب بر عهده جامعه یا خاندان‌های بزرگ ایرانی، و گاه حکام محلی‌ای قرار داشت که در واقع در زمره همان خاندان‌های بزرگ محلی محسوب می‌شدند (غنیمه، ۱۳۷۷). اینک حسب تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، دولت می‌بایست با تأسیس شورای عالی معارف و تصویب قانون ساخت مدارس متحدالشکل و متحدالرویه در مجلس شورای ملی و تأسیس دارالمعلمین و بعدها دارالمعلمیات و دانشسراهای عالی، آموزش معطوف به اهداف مشخص را خود در اختیار می‌گرفت (زرگری‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۷: ۴۸۷).

این وضعیت با تأسیس دانشگاه تهران و انتقال و ادغام مدارس عالی‌ای که به‌تازگی به سطح دانشکده ارتقا یافته بودند، در چارچوب دانشگاهی جامع که می‌بایست بیش از صرف آن مدارس و دانشکده‌ها باشد، توسعه یافت (همان، ۲۲۴-۲۲۲)؛ با این تفاوت که این‌بار دانشگاه تازه‌تأسیس تهران باید بیش از خدمت‌رسانی به وزارتخانه‌ها، مأموریت تعمیق و تثبیت گفتمان رسمی ملی و مدرن مورد نظر حکومت را نیز بر عهده می‌گرفت. بدین ترتیب، آموزش عالی و همبسته آن، آموزش عمومی شامل ابتدایی، متوسطه، اکابر و مطبوعات - همگی به‌گونه‌ای سازمان‌یافته و مدیریت‌شده در خدمت دولت و حکومت مستقر قرار گرفتند. تأسیس ساختمان‌های دانشگاه، استخدام نیروی انسانی مورد نیاز، اعم از استادان و کارکنان، تعریف نظام‌نامه‌های آموزشی و پژوهشی و رفتاری، فرایند جذب و به‌کارگیری دانشجویان و ده‌ها موضوع دیگر،

همگی از جمله شئونی بودند که این بار حاکمیت، طبق قانون جدید، باید بر عهده می‌گرفت؛ وظیفه‌ای که به‌زعم آبراهامیان، در نهایت، تأمین‌کننده یکی از سه رکن مشروعیت‌بخش حکومت، یعنی تهیه و اجرای بروکراسی گسترده دولتی در سطح کشور، در کنار دربار و ارتش می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۹۶: ۴۰۳).

این موضوع اگرچه دانشگاهیان ایرانی را ذیل گفتمانی واحد - که از قضا در سطح جهانی نیز طرفدارانی بسیار داشت - گرد هم آورد و توانست زمینه درخشش تاریخی آنها را در ایجاد هویتی کم‌وبیش واحد، فراهم آورد و به یک معنا، تکلیف کنشگران دانشگاهی و دانشکده‌ها را برای همفکری با یکدیگر و فعالیت علمی و دانشگاهی، حول موضوع یا موضوعاتی مورد توافق روشن سازد، اما همین موضوع از وجهی دیگر، یعنی وابستگی نظام دانش مدرن به نظام قدرت عام از قدرت هژمونیک یا قدرت سیاسی و اقتصادی - لحظه تولد سبک جدیدی از آموزش عمومی و عالی در تاریخ ایران بود که از اساس، با هر بدیل تاریخی در گذشته این سرزمین، تفاوت داشت؛ معضلی بزرگ به‌نام از دست رفتن استقلال علم و آموزش، که تنها معدودی از متفکران زمانه به معایب آن التفات داشتند.

بنابراین، می‌توان گفت روح کلی حاکم بر جامعه ایران در سال‌های معطوف به تأسیس دانشگاه تهران، این نهاد را برای رفع نیازهای مشخص وزارتخانه‌ها و تبیین ایدئولوژی جدید ملی و مدرن ایرانی مطالبه می‌کرد و از دولت می‌خواست هرچه سریع‌تر، این کارخانه انسان‌سازی را تأسیس و بهره‌برداری کند. در آن دوران، کمتر کسی به این نکته توجه داشت که سیطره حکومت بر دانشگاه که در دولت دوم ذکاءالملک و دولت متین‌دفتری، به اسم همکاری با «سازمان پرورش افکار» - که متعهد بود در قالب‌های متعدد آموزشی، تبلیغاتی (رادیو و مجالس وعظ و سخنرانی)، هنری و مهارتی، اندیشه مدرنیته ایرانی با سه پایه ایرانیت، اسلام و علوم و فنون غربی، و پروژه دولت‌مملت مدرن ایرانی را با سرعت بیشتری در سراسر ایران عمومیت بخشد و افکار ایرانیان را پرورش دهد (یغمایی، ۱۳۷۵: ۳۵۰) - شکلی تمامیت‌گرایانه و ملی و حکومتی به خود گرفته بود، چه عواقب سوئی برای خود دانشگاه، به نفع تثبیت اقتدارگرایی حکومتی داشت و باعث قطع ارتباط مستقیم و متقابل دانشگاه با جامعه شد و بدین ترتیب، دانشگاه و دانشگاهیان را در حد حقوق‌بگیران دولت فروکاست.

تنها پس از شهریور ۱۳۲۰ بود که برخی از فعالان سیاسی و استادان دانشگاه، که با تأمل به دخالت‌های حکومت در همین چند سال حیات دانشگاه در ایران نگرینسته بودند، خواهان استقلال دانشگاه شدند. پیش‌تاز این گروه، دکتر علی‌اکبر سیاسی، وزیر وقت معارف و رئیس دانشگاه تهران بود، که البته خود نیز ردای دولت بر تن داشت. او و دوستانش، از تدوین و تصویب لایحه استقلال دانشگاه، استقلال سیاسی و اندکی اداری آن را موردنظر داشتند، نه استقلالی همه‌جانبه که بر منطق عملکردی ویژه دانشگاه تأکید داشته باشد. با همه این احوال، و در زمانه‌ای که دانشگاه و جامعه به تسخیر نیروهای تندرو چپ و ستیزه‌جوی خیابانی افتاده بود و ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه و چپ و مذهبی فضا‌سازی‌های فرهنگی و اجتماعی را در

اختیار داشتند، همین اندک، توانست برای یک دهه جلوی بسیاری از دخالت‌های دولت در امور داخلی دانشگاه را بگیرد (سیاسی، ۱۴۰۱).

شکست این استقلال، بیش از آنکه قابل تقلیل به یک فرد و عامل، همچون شاه یا رئیس دولت یا هر فرد دیگر باشد، ناشی از ساخت رسمی حاکمیت و برخی از زمینه‌های قدرتمند اجتماعی آن روزگار بود که نقض چنین استقلالی را روا می‌داشت. ساخت دولت جدید پهلوی بر دیوان‌سالاری حداکثری و کنترل‌گری اجتماعی مبتنی بود و اساساً طرح چنان استقلالی، با این ساخت قدرتمند اداری و اقتصادی و سویه‌های تاریخی بسیاری که اقتدارگرایی حکومتی را مجال می‌داد، در تقابل بود و در نتیجه، حکومت و دولت وقت، این استقلال را بر نمی‌تافت، چراکه خارج کردن یکی از عرصه‌های حساس اجتماعی از میدان کنترل سیاسی حکومت به نام «لایحه استقلال دانشگاه»، چیزی نبود که در حکومت پهلوی اول و حتی دوم بتواند دوام بیاورد.

وجه معرفتی و اجتماعی دیگری که آن مصوبه را در نهایت نادیده گرفت و دخالت دولت و حکومت در امور دانشگاه را روا داشت، تقلیل مفهوم «استقلال دانشگاه» به شأن سیاسی و تصمیم‌گیری‌های اداری دورن‌سازمانی این مفهوم بود. در معنای موردنظر مصلحان دهه بیست ایران، در این مفهوم به مؤلفه‌های دیگری همچون استقلال آموزش و پژوهش و ارتباط این دو، استقلال مالی و استقلال برون‌سازمانی دانشگاه یا همان مناسبات دانشگاه با نهادهای بیرونی‌ای که بعضاً دارای قدرت‌های بسیارند، اندیشیده نشده بود. طبق آن مصوبه، و به‌گواهی تاریخ دانشگاه در دهه بیست ایران، رئیس و اعضای شورای دانشگاه در تمامی تصمیمات و مواجهات دانشجویی و علمی، از این قانون برای صرف مدیریت درونی دانشگاه در مواجهه با دو جریان سیاسی قدرتمند وقت، یعنی حزب توده - که دفاتری قدرتمند درون دانشگاه داشت - و دولت، استفاده می‌کردند نه برای تنظیم روابط بیرونی دانشگاه با نهادهایی همچون جامعه، دولت، اقتصاد آزاد، خانواده و... بر اساس منطق ویژه دانشگاه (همانجا). به عبارت دیگر، در فاصله مصلحان دهه بیست، «لایحه استقلال دانشگاه» مفهومی حداقلی داشت. همین حداقلی دیدن این مفهوم، سبب شد دانشگاهیان هیچ‌گاه از دو وجه کم‌رنگ اداری و سیاسی ناظر بر آن قانون، فراتر نروند و نتوانند از آن برای یافتن میدان کنش‌ورزی علمی و ترسیم منطق عملکردی خود، در تمایز با سیاستمداران و نظامیان و بازاری‌ها و روحانیون، به‌نحو صحیح استفاده کنند.

حکایت چند ماه پایانی حکومت پهلوی دوم و تلاش برخی از مدیران وزارت علوم و رؤسای دانشگاه‌ها و استادان برای تصویب و اجرایی‌سازی قانون استقلال دانشگاه‌ها بر اساس الگوی هیئت امنا، و خارج کردن دانشگاه‌ها از مدیریت دولت‌محور نیز چندان متفاوت از سابقه پیشین نبود، زیرا از یک‌سو متأثر از فضای باز سیاسی سال‌های آخر حکومت پهلوی، عده‌ای خواهان تصویب و اجرایی کردن چنین چیزی بودند و از سوی دیگر، حکومت تمامیت‌خواه وقت، در نهان همچون گذشته، خواهان کنترل

دانشگاه‌ها و سرکوب جنبش‌های دانشجویی و اعتراضات استادان بود؛ چنانکه طبق اسناد و خاطرات اسدالله علم، شاه و دولت، روزانه امور دانشگاه‌ها و اعتراضات دانشجویی را در تمام سال‌های دهه پنجاه کنترل می‌کردند (علم، ۱۳۹۸: جلد‌های ۴-۶). در هر حال، آن اندیشه مبارک نیز در دهه پنجاه هرگز مجال بروز نیافت.

می‌توان علاوه بر دو دلیل فوق، دلیلی دیگر هم برای شکست این‌دو فرصت برشمرد. نفس وابستگی مالی و اداری و هویتی دانشگاه به دولت و حکومت، اساساً امکان تحقق ایده استقلال دانشگاه به‌عنوان لازمه ضروری ارتباط مستقیم دانشگاه و جامعه، و تحقق ایده مسئولیت اجتماعی دانشگاه را منتفی می‌کرد. استقلال دانشگاه از دولت و بازار و نهادهای ذی‌قدرت بیرونی، نیازمند منابع مالی کافی، برنامه‌ریزی مستقل، داشتن اهداف بلندمدت، جامعه دموکراتیک پشتیبان و از همه مهمتر، داشتن فلسفه‌ای برای حیات هلمی اهالی دانشگاه، متناسب با میدان علم‌ورزی دانشگاه و ترسیم خطوط ارتباط دانش و دانشگاه با محیط بیرون است. در این‌باره سوابقی منسجم و متعدد درباره سرشت فلسفی دانشگاه و کارویژه‌های آن، وجود دارد که می‌تواند راهنمای اندیشمندان و سیاست‌گذاران حوزه آموزش عالی باشد (کانت، ۱۴۰۰؛ یاسپرس، ۱۴۰۰).

در دو برهه‌ای که موضوع استقلال دانشگاه در ایران مطرح شد، به‌ویژه در برهه نخست، تنها به سوبیه اداری و منع مداخلات سیاسی دولت و حکومت در اداره دانشگاه توجه شده بود، در نتیجه از تدارک مقدمات و مقومات این مهم، به‌ویژه استقلال مالی دانشگاه غفلت شده بود. استقلال مالی دانشگاه مقتضی جامعه‌ای است که بتواند به‌جای دولت، دانشگاه را پشتیبانی کند و دانشگاه را همچون جامعه و شهری کوچک، درون خود میزبانی کند. چنین جامعه‌ای در صد سال اخیر ایران وجود نداشته است. جامعه ایران در سده اخیر، وابسته به دولت بوده است. چنین جامعه‌ای به‌دلایل متعدد، از جمله توسعه دولت متمرکز ملی با ابزارهای قدرتمند مالی و نظامی و دیوانی، نتوانسته جای دولت را در برقراری ارتباط با دانشگاه‌ها بگیرد.

همین رویه در دهه‌های بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷ نیز ادامه یافت. در این دوره نیز دولت و حکومت تمامیت‌خواه، دانشگاه‌ها را به‌لحاظ اداری و مالی، وابسته به خود نگه داشته و آنجا که از درآمدزایی دانشگاه‌ها سخن گفته و برای آن قانون و بخشنامه صادر کرده و در این نهاد، دفتر حامیان دانشگاه تأسیس کرده است، چگونگی مشارکت خیرین و نیکوکاران را مدیریت کرده و اندک درآمد حاصل از کمک آنها را نیز به‌انحای گوناگون در اختیار گرفته است.

پرسش مهم کنونی این است که در وضعیت فعلی، چگونه می‌توان این ساختار را تعدیل کرد یا تغییر داد؟ ساختاری که از یک‌سو به‌دلیل بروکراسی تمامیت‌گرا، سایه دولت را بر سر خود بلند می‌یابد و دولت سعی دارد با شیوه‌نامه‌ها و تشویق و تنبیه‌های متعدد، آن را کنترل کند، و از سوی دیگر، حیات همین دانشگاه‌ها به دولت و منابع مالی آن به‌حدی وابسته است که اگر دولت حمایت خود را از آنها بردارد، به نهادهایی ضعیف تبدیل می‌شوند؛ چنانکه در مورد دانشگاه‌های غیرانتفاعی و مشابه آن - که دولت تنها به‌اجرای مقررات

اداری ابلاغی خود رضایت داده و حمایت مالی خود را از این مؤسسات برداشته است. عملاً با کلاس‌های درس کم‌کیفیت و با حداقل ارتباط و تعامل با جامعه و صنعت و همچون جزایری تنها و دور افتاده از دنیای تعامل‌های علمی و دانشگاهی، روبه‌رو هستیم. در هر دو حالت، دانشگاه‌های ما ذیل بروکراسی حداکثری و یک‌شکل دولتی به سر می‌برند و فاقد ساختاری درون‌نهادی ویژه خود هستند. به دیگر سخن، ساختار اجتماعی و دولتی موجود، با تدارک ابزارهای متعدد مقرراتی و انضباطی، از جمله ضوابط تعیین بودجه دانشگاه‌ها، آیین‌نامه‌های متعدد استخدام، ارتقا، پاداش و تنبیه، فرصت‌های مطالعاتی داخل و خارج، تعیین سرفصل‌های آموزشی، حمایت از برخی کانون‌ها و نهادهای دانشجویی و استادی، اعطای جوایز در قالب جشنواره‌ها و رویدادها، و... تلاش می‌کند همواره کنترل اوضاع را در دست داشته باشد؛ رویکردی که به‌نوعی از خودبیگانگی دانش و دانشمند در ایران نیز منجر شده است (نوذری، ۱۳۹۸: ۳۱۸).

سویه دیگر داوری در باب حضور دولت در دانشگاه ایرانی، کارنامه مثبت دانشگاه در تعامل با دولت‌های توسعه‌گرا و اجرای بسیاری از طرح‌های معطوف به ارتقای جامعه و سرزمین بوده است. دانشگاه ایرانی از بدو تأسیس تاکنون، کارنامه مثبتی در نسبت با مطالبات دولت و به‌نحو غیرمستقیم، مطالبات جامعه از معبر دولت داشته است. این دانشگاه با لحاظ همه تنوعات و فعالیت در متن گفتمان‌های ملی‌گرا، توسعه‌گرا و اسلام‌گرای سیاسی، جزیره‌ای دور افتاده از کارفرمای اصلی خود، یعنی حکومت و دولت، نبوده و همواره تلاش کرده خواسته‌های دولت را برآورده کند؛ هرچند به اقتضای دوران و قابلیت‌ها، گاه تمام آنچه موردنظر بوده را محقق نساخته است. از سوی مقابل، دولت نیز همواره دانشگاه‌ها را توسعه داده و بدان اعتبار داده است؛ هرچند برخی از واحدهای دانشگاهی، آنگاه که برخلاف خواسته‌های دولت و حاکمیت عمل کرده‌اند، مؤاخذه و تنبیه شده‌اند. از این لحاظ، در مجموع، عملکرد دانشگاه در ایران به‌عنوان نهادی نوپا و نه‌چندان باسابقه، در همکاری با دولت قابل دفاع بوده است (حکمت، ۱۳۵۵: ۸۲۶).

با این حال، همان‌گونه که گفته شد، این دانشگاه، به‌استثنای مواردی اندک و در دوران‌هایی کوتاه همچون مرکز مطالعات مدیریت ایران یا تا حدی، دانشگاه پهلوی (شیراز) و دانشگاه آریامهر (صنعتی شریف) - دولت‌بنیاد بوده و هست، و کنشگران آن در اکثر موارد، بر اساس خواست سیاست‌مداران و بر پایه منطق عملکرد دولت که بر «تعهد به یک اندیشه و قبول مسئولیت در قبال عمل برای نیل به هدف موردنظر» مبتنی است، فعالیت کرده‌اند، نه بر اساس منطق عملکرد دانشگاه که مقتضی «آزادی پژوهش و بیان یافته‌های علمی و پژوهشی» است. آنچه در دانشگاه و مراکز آموزش عالی باید راهنمای استاد و دانشجو و پژوهشگر باشد، کنجکاوی و جستجوی حقیقت است، نه عمل و تعهد به خواسته‌های دولت و بازار و نهادهای قدرت بیرونی، یا یک مرام و مسلک خاص (وبر، ۱۳۹۰: ۱۲۰-۱۱۰).

اما اینک که هم دولت، پیر و خسته و ناتوان‌تر از گذشته شده، هم تعارضات درون دانشگاه وابسته، خود را در هیئت پیکره‌ای بیمار و رنجور نمایان ساخته، و هم سرعت تحولات فناوری و جولان داده‌های

اطلاعاتی و ارتباطی هرگونه مشروعیت را از دانشگاه‌های کلاسیک ایرانی و غیرایرانی متمرکزگرا و بعضاً دولتی، سلب کرده است، چگونه می‌توان دانشگاه‌هایی قدرتمند و مؤثر داشت و از توان آنها برای عبور از بحران‌ها و خدمت به جامعه، دولت، بازار، محیط‌زیست و... استفاده کرد؟ آنچه اینک شاهد آن هستیم، شکاف میان دانشگاه و جامعهٔ مجهز به فناوری‌های هوشمند، به‌ویژه نزد نسل‌های جدید و جوان ایرانی و غیرایرانی از یک‌سو، و شکاف میان دانشگاه ایرانی و دانشگاه‌های معتبر بین‌المللی، از سوی دیگر است (پایا، ۱۳۹۸: ۴۲۵). گام نخست برای عبور از این شکاف‌ها، تأیید و اذعان به وجود چنین مشکلات و شکاف‌هایی است.

چنانکه گذشت، هدف این نوشتار، بهسازی دانشگاه‌ها از مسیر «استقلال» آنها به‌منظور ارتقای دانش و فناوری از یک‌سو، و از سوی دیگر، بهره‌گیری از آنها برای پاسخ به نیازهای جامعه و دولت و بازار و خانواده و نهادهای مدنی، و بطور خلاصه عمل به مسئولیت اجتماعی دانشگاه و متقابلاً بهره‌مندی دانشگاه از جامعه است. نیل به این اهداف مقتضی درکی جامع از منطق فعالیت علمی در دانشگاه است؛ درکی که باید هم‌زمان هم به سازمان درونی دانشگاه و هم به سازمان بیرونی آن، یعنی روابط دانشگاه با نهادهای بیرونی، توجه داشته باشد. فعالیت خیریه‌های آموزش عالی در دنیای جدید، یکی از راه‌حل‌هایی است که می‌تواند ما را در مسیر این مطلوب قرار داده و دانشگاه‌های ما را برای دست یافتن به اهداف خود توانا سازد.

خیریه‌های آموزش عالی و دانشگاه مستقل

آموزش عالی کنونی ایران از بحران‌های متعددی از جمله بحران کیفیت، مالی، نارسایی و کم‌کاری در تدریس و پژوهش، رفتار غیرآکادمیک، انتصاب‌های سیاسی افراد غیرشایسته، ضعف ارتباط با صنعت و بازار و جامعه، عدم توجه کافی به مؤلفه‌های فرهنگ شهروندی، عدم استقلال، عدم تعامل با هم‌تایان داخلی و خارجی، مهاجرت متخصصان، فقدان ارتباط نظام‌مند با فرهنگستان‌ها و نهادهای علمی و معرفتی داخلی و خارجی، عقب‌افتادگی از فناوری‌های هوشمند آموزشی و پژوهشی و جزیره‌وارگی در دریای علم و فناوری جهان، رنج می‌برد (ماحوزی، ۱۴۰۰: مقدمه). این بحران‌ها با گذر زمان، شدیدتر و دامنه‌دارتر شده و می‌شوند. می‌توان به این بحران‌ها، مشکل از دست رفتن اعتماد اجتماعی و در نتیجه، جایگزینی صورت‌هایی ضعیف از مفاهیم امید و سرمایه را نیز اضافه کرد. در شرایط فعلی، به دلیل سیطره دولت ناکارآمد بر دانشگاه‌ها و ناتوانی دانشگاه‌ها در برقراری ارتباطات چندسویهٔ درون‌سازمانی و برون‌سازمانی برای گسترش تعاملات علمی بین‌المللی، و غلبهٔ گفتمان تمرکزگرایی یک‌ریخت، با وضعیتی شکننده در جامعهٔ علمی روبه‌رو هستیم که برای جلوگیری از فروپاشی بیشتر مفاهیم و ساختارهای اجتماعی و علمی آن، باید هرچه سریع‌تر دست به‌کار شد.

اما این تنها دانشگاه نیست که از تحمیل منطق فعالیت دولت و سازمان‌های همبستهٔ آن بر خود، رنج

می‌برد، بلکه دولت، و به تبع آن، جامعه نیز از وجود دانشگاه‌های ضعیف و فاقد خلاقیت و بینش آینده‌نگرانه در این دهه‌ها متضرر شده است. دولت همواره دانشگاه‌ها را یک‌شکل (یونیفرم) خواسته و نتوانسته تنوع اقلیم‌ها، نیازها، استعدادها و ظرفیت‌های محلی آنها را برای یافتن راه‌حل‌هایی معطوف به رفع آن ضعف‌ها، به رسمیت بشناسد. این میل به یکسان‌سازی، امروزه خود را به صورت دانشگاه توده‌ای و بی‌ارتباط با جامعه و دولت و صنعت، و مشحون از تعارضات درونی و سازمانی نشان داده است؛ دانشگاهی با شعبات متعدد که هیچ‌گونه تمایز بارزی میان آنها دیده نمی‌شود؛ چه در رشته‌ها، چه در فرایند پذیرش و جذب استاد و دانشجو، چه در نحوه کسب بودجه، چه در بی‌سامانی اخلاقی و رفتاری، چه در نوع زندگی ضعیف دانشگاهی، چه در فقدان تعاملات بین‌المللی، چه در نحوه دریافت پاداش‌ها و تنبیه‌ها و چه در انجام تکالیف صوری دانشگاهی توسط استادان و دانشجویانش.

حال چه باید کرد؟ آیا می‌توان طرح دیگری را برای خروج از این وضعیت و تغییر مناسبات دانشگاه با دولت و جامعه در نظر گرفت؟ آیا خیریه‌ها و حامیان غیردولتی آموزش عالی در بافت اجتماعی جدید، می‌توانند فضایی مناسب را در اختیار جامعه علمی و شهروندان دانشگاهی قرار دهند تا به جای ابتنا و تکیه دانشگاه بر دولت، رابطه‌ای آزاد بین دانشگاه و جامعه برقرار شود و بدین طریق، دانشگاه‌ها مؤثر و قدرتمند شده و بنیان‌های آسیب‌دیده آنها ترمیم شود؟ پاسخ مثبت است. با توجه به سابقه فعالیت‌های خیرخواهانه در سطح جوامع محلی ایران، این ظرفیت در کشور ما وجود دارد که بتوان به کمک این خیریه‌های تخصصی، دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی را با رعایت ظرافت‌های این حوزه و تأیید منطق متمایز دانشگاه از جامعه و دولت و اقتصاد و غیره، بهسازی کرد.

چنانکه گفته شد، علاوه بر دولت، جامعه نیز سال به سال، از دانشگاه‌های ضعیف و از فقدان ارتباط مؤثر دانشگاه با خود، متضرر شده و به‌نحو تصاعدی و مضاعف، از فقر دانش و فرهنگ و فناوری‌های منسجم و هماهنگ رنج می‌برد. در این وضعیت آشفته، علاوه بر تراکم مشکلات، تعادل میان زیست‌بوم‌ها نیز از دست رفته و دو یا سه زیست‌بوم مستظهر به پشتیبانی دولت و بازار و نهاد دین، بر دیگر زیست‌بوم‌ها مسلط شده و آنها را موضوع رفع نیازها و خواسته‌های خود قرار می‌دهند.

پیش از این، دولت به‌انحای گوناگون، از جمله خصوصی کردن آموزش عمومی و عالی، و کمک گرفتن از خیرین، تلاش‌هایی در راستای کم کردن بار مالی دولت در حوزه آموزش، در پیش گرفته اما به دلایل متعدد، این تلاش‌ها به‌رغم رضایت نسبی در آموزش‌های فوق‌برنامه و بیشتر، کتاب‌های درسی حوزه آموزش عمومی، هنوز به ارتقای کیفیت آموزش عالی منجر نشده است. جنبش خیرین مدرسه‌ساز و مدارس غیرانتفاعی در سه دهه اخیر توانسته تا حد بسیار زیادی دولت را در آموزش کودکان لازم‌التعلیم، به‌نحو سراسری یاری رساند و این قلمرو گسترده را تا حدی قابل توجه در دست بگیرد. با این همه، این کمک‌ها و تلاش‌ها در سطح مدارس ابتدایی و متوسطه، در هیئت یک‌شکل و تحت نظارت وزارت آموزش

و پرورش با برنامه‌های آموزشی یکسان و ملی، باقی مانده و نتوانسته به‌لحاظ برنامه و اهداف، از زیر سایه بلند دولت خارج شود و در نتیجه، بیشتر همچون یار مالی دولت، ظاهر شده است، بی‌آنکه اراده و اجازه‌ای برای تغییر وجود داشته باشد (پایانی فر و همکاران، ۱۴۰۱).

افزون بر این، مقوله مدارس از اساس با مقوله ورود خیریه‌ها به میدان دانشگاه و آموزش عالی متفاوت است. باید توجه داشت که حسب تفاوت استعدادها و ظرفیت‌های محلی و محیطی و انسانی و تنوع نیازها و سنخ متفاوت دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها که مقتضی اتخاذ منطق ویژه نهاد آموزش عالی است، و دیگر ضرورت‌ها، حکمرانی آموزش عالی مقتضی لحاظ پیچیدگی‌ها و تنوعی است که آن را از اساس، از آموزش و پرورش - که آن هم محل اختلاف است - متمایز می‌کند. به‌دیگر سخن، در این میدان، متحدالشکل بودن آموزش عالی اگر روزگاری موجه بود، امروزه به‌دلایل متعدد، کاملاً ناموجه است. تجربه شکست‌خورده یک‌شکلی نود سال آموزش عالی در ایران، به‌ویژه در نیم قرن اخیر، بدون حساسیت نسبت به نیازهای محلی و فناوری‌های روز و تنوع مراکز دانشگاهی و تعدد مأموریت‌ها، نه‌تنها بسیاری از مراکز فعلی را به بنگاه‌های کم‌بازده محلی و اعطاکننده مدرک تبدیل کرده و راه را بر ایفای نقش‌هایی مهم همچون ارتباط مؤثر با جامعه و صنعت و محیط زیست و بسیاری حوزه‌های دیگر بسته است، بلکه خیرین محلی را نیز از هرگونه عنایت و التفات مؤثر و سیاست‌گذارانه به این حوزه دور می‌دارد.

برکنار از فعالیت‌های گسترده خیرین در امور دینی همچون ساخت و بهسازی مساجد و حسینیه‌ها و کمک‌های خیریه خرد و کلان به حوزه بهداشت و پوشاک و غیره - نظام حکمرانی کشور در این دهه‌ها به‌دلایل متعدد، از جمله تولید امور وقف‌شده توسط دولت، از ظرفیت خیریه‌ها عمدتاً برای ساختن مدارس استفاده کرده و سرمایه فرهنگی کشور را به‌نحو گسترده بدین سو هدایت کرده است (مسلمی و همکاران، ۱۳۹۱؛ «خیرین مدرسه‌ساز»، ۱۳۸۴). در عرصه آموزش عالی نیز خیریه‌ها و خیرین خوش‌نام و بزرگ، اقداماتی ارزشمند در راستای توسعه این عرصه مبذول داشته‌اند،^۱ اما زحمات این عده و مؤسسات نیز یا به تملک دولت درآمده و ذیل مقررات و ضوابط سراسری و یکریخت آموزش عالی قرار گرفته است، یا به‌طور موردی، در راستای حل مشکلات دانشگاه‌های مستقر بوده و بنابراین، به تغییر رویه‌ای در رفتار متناسب با نیازهای محلی آن دانشگاه، منجر نشده است.

این رویه به‌ویژه در سال‌هایی که دانشگاه‌ها با مشکلات مالی روبه‌رو بوده‌اند بیشتر دیده می‌شود. گویی نظام حکمرانی حاکم بر آموزش عالی ایران، خیریه‌ها و خیرین آموزش عالی را صرفاً به‌عنوان نسخه‌های موقتی عبور از بحران‌های مالی می‌بیند و اندیشه به خدمت گرفتن خیرین، استراتژی و برنامه‌ای پایدار برای مدیریت جدید و اجتماعی مراکز آموزش عالی نبوده است آن‌هم با اهدافی مثل تضمین استقلال دانشگاه‌ها، ارتقای علم و فناوری در ارتباط با جامعه محلی، حضور در میدان علم و فناوری جهان و حکمرانی آموزش عالی بر اساس ظرفیت‌های محلی و جامعه میزبان. از همین‌رو است که خیرین و

خیریه‌های آموزش عالی در سیاست‌گذاری و مدیریت دانشگاه‌ها جایگاه و شأنی ندارند و میدانی برای فعالیت آنها در توسعه علم و فناوری اختصاص داده نشده است.^۲ به‌دیگر سخن، حضور خیرین در عرصه آموزش عالی، همواره بیرون از دایره تعیین خط و مشی سیاست‌گذاری و حکمرانی دانشگاه و آموزش عالی انجام گرفته است. این نگاه مسلط با رویه حاکم بر خیریه‌های مدرسه‌ساز شباهتی بسیار دارد.

مسلماً آنچه مطلوب است و می‌تواند به استانداردهای دانشگاه‌های ما و تحقق برنامه مسئولیت متقابل دانشگاه و جامعه، کمک کند، نه این رویه، بلکه اتخاذ مشی متفاوت است. مدیریت دانش عالی به‌دلایل متعدد از جمله زیستن دانشمندان و استادان و محققان در متن دانش جهانی و کوشایی مستمر و دسته‌جمعی برای فهم درست و دقیق یافته‌های علمی و کاربری آنها در محیط‌های بومی، و از همه مهمتر، ارتباط انضمامی میان دانش عالی و محیط پیرامون- مقتضی استقلال دانشگاه و عمل این نهاد بر اساس منطق ویژه خود است؛ موضوعی که با هدایت انگیزه‌های خیرخواهانه به این عرصه به‌نحو تخصصی، بهتر از الگوهای زعامت دولت و اقتصاد و تجارت بر دانشگاه، می‌توان بدان دست یافت.

این موضوع مقتضی بینشی چندلایه است. امروزه بسیاری از دانشگاه‌های برتر جهان، از جمله ده دانشگاه برتر، در متن جامعه مدنی مشارکت‌خواه، قوت مالی، هویتی، اداری، علمی و ارتباطی خود را نه از راه ارتباط مستقیم با دولت، بلکه از مجرای ارتباط مستقیم با متن جامعه محلی و حتی بین‌المللی بدست می‌آورند. در این دانشگاه‌ها، خیرین از خرد تا کلان- از طریق نمایندگان رسمی خود در هیئت‌های امنای دانشگاه‌ها، در متن تحولات و تصمیم‌گیری‌های درونی و بیرونی دانشگاه قرار می‌گیرند و سمت‌وسوی فعالیت‌ها را معین می‌کنند؛ بی‌آنکه دانشگاه به محیطی اجتماعی همچون جامعه شهری- که بر اساس توافق عمل می‌کند- فروکاسته شود. دانشگاه نیز در ازای کمک حامیان غیردولتی و مشارکت آنها در سیاست‌گذاری و مدیریت آن نهاد، مسئولیت خود را در قبال جامعه محقق می‌سازد. این رابطه متقابل، ضامن بقای اتصال دانشگاه و جامعه، بهره‌مندی مستمر و دقیق دانشگاه از کمک‌های محلی از یک‌سو، و حرکت استاندارد و ضابطه‌مند بر مدار نیازهای محلی، از سوی دیگر است.

بیش از آن، از این طریق می‌توان دموکراسی مورد نیاز جامعه مدنی در راه رفاه و توسعه فناوری و خدمات را نهادینه کرد و به‌جای دولت، از قدرت جامعه و دانش عالی برای توسعه طبقه متوسط و مشارکت در عرصه‌های محلی و ملی و بین‌المللی کمک گرفت. خیرین محلی در همکاری با مطبوعات و سمن‌ها و تشکل‌های سازمان‌یافته و جامعه مدنی قدرتمند، می‌توانند دانشگاه را در تشخیص درست و دقیق مشکلات و سطح سرمایه‌گذاری علمی و نوع بهره‌برداری از دانش و فناوری موجود در آن دانشگاه و دانشگاه‌های دیگر، یاری کنند. برای این کار، خیرین و خیریه‌های آموزش عالی با دریافت سهمی مشخص از تصمیم‌گیری در هیئت امنای دانشگاه‌ها، می‌توانند در مرکز مدیریت دانشگاه‌ها ایفای نقش کنند.

با توجه به ساخت اجتماعی اقتدارگرای دولت دیوان‌سالار ما در سده اخیر، و همچنین سابقه تاریخی

کمک‌های خیرین به سوی مقاصد عمدتاً دینی و اجتماعی و آموزشی، تحقق مطلوب فوق در گام نخست، مقتضی احیا و بازخوانی میراث گذشته و هدایت آن به سمت تخصص‌گرایی حوزه آموزش عالی است؛ مسیری قدیمی اما جدید، که مقتضی تغییر بینشی در هر دو سویه دولت و جامعه است. بنابراین، از یک سو دولت باید نسبت به نوع حکمرانی مشارکتی و بطور خاص، نسبت به جایگاه خیرین و کمک‌های غیردولتی به مراکز آموزش عالی، دیدگاه خود را تغییر داده و ارتقا بخشد و از سوی دیگر، جامعه نیز ضمن بازخوانی میراث فرهنگی گذشته این سرزمین، و بهره‌گیری از دانش و مهارت و تخصص خیریه‌های جهانی حوزه آموزش عالی، قدیم و جدید را به هم پیوند داده و به نحو تخصصی در مدیریت مراکز آموزش عالی ایفای نقش کند. تغییر در هر دو بینش باید همزمان انجام گیرد. طبیعی است اگر توسط مطبوعات و منتقدین محلی و امثالهم، تغییر بینشی عمده در جامعه انجام گیرد، اما تغییر رویه‌ای در مورد نقش و جایگاه این قبیل کمک‌ها در مدیریت آموزش عالی صورت نگیرد، حتی در صورت توفیق نسبی، طرح هدایت کمک‌های مردمی به سمت دانشگاه‌ها دوامی نخواهد داشت.

تمامی این مقدمات، لازمه تحقق استقلال دانشگاه، به‌عنوان بستر تعریف و تثبیت ارتباط مؤثر دانشگاه و جامعه و عملی‌سازی ایده مسئولیت اجتماعی دانشگاه است. بدین معنا، تحقق استقلال دانشگاه‌ها در شئون متعدد اداری، مالی، هویتی، علمی، ارتباطی و برقراری نسبتی معقول میان نهاد علم و محیط پیرامونی و زیست‌بوم‌های بیرونی، در گام نخست مقتضی تغییر نگاهی دو سویه در جامعه و حکمرانی دولتی است، چراکه رشد و توسعه خیریه‌های آموزش عالی جز از راه تحول در نگاه جامعه و دولت، تعریف جایگاه دقیق این خیریه‌ها در مدیریت دانشگاه، و تعیین استراتژی‌های آموزشی و پژوهشی و رفتاری دانشگاهیان، محقق نخواهد شد. به‌دیگر سخن، تعریف مسیرهای ارتباطی و ایجاد ساختارهای مورد نیاز برای برقراری ارتباط مؤثر میان جامعه و دانشگاه، و آموزش‌های تخصصی خیرین و مدیریت دانشگاه، قبل از هر چیز نیازمند همسویی و هماهنگی جامعه مشارکت‌جو، دانشگاه و دولت حامی جامعه مدنی است. این سه با همکاری هم، می‌توانند قوت و اعتبار علمی و هویتی دانشگاه و توسعه جامعه و دولت را در عرصه ملی و بین‌المللی حاصل آورند و از قبل این اعتبار، به حل مشکلات و مسائل جامعه محلی، ملی و منطقه‌ای کمک کنند.

نیل به استانداردهای علمی و زیستن در متن دانش و فناوری جهان برای دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، در گام نخست مقتضی استقلال آکادمی و استقلال مالی، مدیریتی و ارتباطی آنها است که تمامی این‌ها نیازمند تأیید جامعه و دولت از یک سو، و خودآیینی و خودالزامی دانشگاه از سوی دیگر است. یک جامعه و دولت مشارکت‌طلب، حضور خیرین در میدان مدیریت و تصمیم‌گیری دانشگاه‌ها را برمی‌تابد و بقای آن را تأمین و تضمین می‌کند. در فقدان چنین نگاه و بینشی است که خیرین آموزش عالی همچون مسکن‌هایی موقتی، مورد استفاده قرار می‌گیرند و در ایام قدرت مالی و اداری دولت، به‌حاشیه رانده می‌شوند. امروزه بنیادهای نیکوکاری مردمی در بسیاری از کشورها، نه بخشی مکمل دولت‌ها، بلکه در

بسیاری از حوزه‌ها، جایگزین دولت‌اند. کار دولت‌ها در تعامل با این خیریه‌ها، نهایتاً سیاست‌گذاری حمایتی است، نه اجرا و یا رقابت. این حمایت و عدم دخالت، می‌تواند فضا را برای طرح و اجرای انواع ارتباطات میان جامعه و دانشگاه باز کند (ماحوزی، ۱۳۹۸؛ Hyndman, 1990).

نکته‌ای که بار دیگر باید مورد تأکید قرار گیرد، اینکه مدیریت بنیادهای حامی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، و حضور خیرین در میدان تصمیم‌گیری‌های دانشگاه، نه از سنخ مدیریت بنیادهای خیریه عمومی، بلکه به دلیل هویت ویژه دانشگاه، منطق ویژه آکادمی، ضرورت پاسداری از آزادی‌های علمی و ارتباطات علمی گسترده ملی و بین‌المللی، از سنخی متفاوت است و دانش و مهارت و سیاست‌گذاری خاصی را می‌طلبد. بنابراین، صرف تحصیلات مذهبی و فقهی و حتی دانشگاهی، برای مدیریت یک مجموعه آموزش عالی گشوده به روی خیرین و اجرای حکمرانی‌های نوین دانشگاهی - که امروزه مطالعات مربوط به آن تحت عنوان مطالعات پسادانشگاهی نیز شناخته می‌شود - برای این مقوله کفایت نمی‌کند. برای این کار، لازم است مدیران کارآزموده و تسهیل‌گر و آشنا به برنامه‌های توسعه و نظام پایش و آمایش آموزش عالی، مدیریت مراکز آموزش عالی را معطوف به مشارکت جامعه در امور دانشگاه و تحقق برنامه مسئولیت اجتماعی دانشگاه از مجرای خیریه‌های تخصصی آموزش عالی، در دست گیرند؛ موضوعی بسیار مهم که باید اختیار آن در دست هیئت امنای مستقل و کارآمد دانشگاه‌ها باشد، نه دولت.

ترکیب هیئت امنای این قبیل دانشگاه‌ها، متشکل از جمعی از مدیران مالی و اداری خبره دانشگاهی، استادان مبرز و مورد تأیید جامعه علمی، خیرین محلی آگاه به سازوکارهای فعالیت علمی در دانشگاه، و نمایندگان از دولت است. این ترکیب همواره از اعضای موقت نیز برای مشورت و راهنمایی بهره خواهد گرفت. رئیس دانشگاه، منتخب هیئت امنای، در هماهنگی با دولت و با بنیادهای حامی مراکز آموزش عالی - که در رأس آنها نیز افرادی با سابقه‌های صنعتی، آموزشی، مدیریتی و اجتماعی مستقر هستند - پیوندی منظم را میان دانشکده‌ها و گروه‌های علمی، با جامعه و دولت برقرار می‌کند (ماحوزی، ۱۳۹۸).

هیئت امنای این دانشگاه‌ها، مجلس شوری است که به صورت مستمر، بر اساس پیشنهادیه‌های خیرین و دولت و ظرفیت‌های داخلی و قابلیت‌هایی که می‌توان در پیوند با همتایان داخلی و خارجی به دانشگاه افزود، تصمیم‌های مقتضی را اتخاذ می‌کند تا توسط رئیس دانشگاه و رؤسای دانشکده‌ها و گروه‌های علمی، به اجرا درآید. چنین دانشگاهی یک جامعه علمی مدنی است که اعضای آن نه بر اساس توافق و قرارداد، بلکه بر اساس اصل آزادی آکادمیک و حقیقت‌پژوهی، گرد هم آمده و خواسته‌های جامعه و دولت را در میدان دانشگاه، صورت‌بندی می‌کنند و مطالبات بیرونی را تجزیه و تحلیل می‌نمایند و برای آنها راه‌حل ارائه می‌دهند. این دانشگاه، یک دانشگاه مستقل است؛ دانشگاهی که هم در علم‌ورزی و تنظیم سازمان درونی خود آزاد است و هم در ارتباطات و سازمان بیرونی‌اش می‌تواند بگونه‌ای نظام‌مند با دیگر دانشگاه‌ها و با جامعه و اقتصاد و بازار و دولت و نهادهای مدنی و... مرتبط شود (بارنت، ۱۴۰۰، فصل ۱).

سیاست‌های عملی حضور خیرین در مدیریت دانشگاه

- برای عملی کردن اهداف فوق، لازم است در گام نخست بنیادهایی تخصصی که واسط جامعه و دانشگاه باشند، تأسیس شوند تا علاوه بر صورت‌بندی مطالبات و مشکلات جامعه، نحوه دریافت کمک‌های مالی و غیرمالی خرد و کلان مردمی و حضور خیران داوطلب در ترکیب هیئت امنای دانشگاه را سامان‌دهی کنند. این بنیادهای واسطه، زبان ارتباطی میان دانشگاه و جامعه خواهند بود، درست همان‌گونه که مؤسسات پژوهشی سیاست‌گذار باید واسط میان دولت و دانشگاه باشند و با هدف حفظ استقلال دانشگاه از دولت و ممانعت از دخالت مستقیم دولت در امور دانشگاه، انتقال سریع‌تر و دقیق‌تر مطالبات دولت از دانشگاه و انتقال دستاوردهای دانشگاه به دولت را میسر سازند (ماحوزی، ۱۴۰۱: ۱۷-۱۶). طبیعی است چنانکه گفته شد، این موضوع مقتضی تغییر بینش حکومت و دولت در موضوع حکمرانی جامعه و به‌طور خاص، حکمرانی آموزش عالی است.

- علاوه بر این، لازم است قوانین مانع و بازدارنده‌ای که راه را بر پیوند جامعه و دانشگاه سد کرده‌اند نیز تغییر کند و به‌جای آنها، قوانین مالی و اداری و حقوقی پشتیبان کنشگری بنیادهای خیریه بطورکلی، و بنیادهای خیریه آموزش عالی بطورخاص، تصویب شود. در این باره لازم است بین دولت و مجلس هماهنگی‌های متعددی انجام گیرد، چراکه ارتقای کیفی و کارکردی دانشگاه‌ها در بستر ارتباط با هم‌تایان داخلی و خارجی، و با حمایت خیرین محلی و ملی و بین‌المللی، نیازمند بستر قانونی و حقوقی پیچیده‌ای است که می‌بایست در هماهنگی میان مجلس و دولت فراهم آید. بیش از آن، قوانین مزبور می‌توانند در کنار تسهیل‌گری، شأن مشوق نیز داشته باشند و صاحبان صنایع و حرف را نیز به‌سمت آموزش عالی هدایت کنند. مجلس می‌تواند قانون فعلی ناظر به معافیت مالیاتی بنیادهای خیریه ماده ۱۳۹، اصلاحی ۱۳۹۴/۴/۳۱ که می‌گوید: آن قسمت از درآمد موقوفات عام که طبق موازین شرعی به مصرف اموری از قبیل تبلیغات اسلامی، تحقیقات فرهنگی، علمی، دینی، فنی، اختراعات، اکتشافات، تعلیم و تربیت، بهداشت و درمان، بنا و تعمیر و نگهداری مساجد و مصلاها و حوزه‌های علمیه و مدارس علوم اسلامی و مدارس و دانشگاه‌های دولتی و... از پرداخت مالیات معاف است- را به‌کمک تبصره‌ها یا ماده‌های جدید، تکمیل کند. در قوانین حکومتی مالزی شیوه‌های مناسبی برای هدایت صاحبان صنایع و مشاغل خصوصی و حتی حقوق‌بگیران دولتی، به این‌گونه فعالیت‌های حمایتی منظور شده است (www.commonwealthofnations.org).

- اگرچه فلسفه وجودی بنیادهای غیردولتی حامی علم و فناوری، علاوه بر برقراری راه‌های ارتباط مستقیم میان جامعه و دانشگاه، کاهش تصدی دولت در این حوزه است و دولت‌ها نیز باید خود را ملزم به آزادی این قبیل بنیادها بدانند،^۳ اما در مواضعی موقت، دولت‌ها می‌توانند در مراحل اولیه، حمایت‌هایی از این بنیادها منظور دارند. در برخی از موارد، این کمک‌ها می‌تواند شکل سرمایه‌گذاری دولت برای تقویت وجوهی از علوم و فناوری باشد؛ چنانکه برخی از بنیادهای علمی آمریکا بصورت سالانه یا چند

سال یک‌بار، کمک‌هایی را با ردیف هزینه‌های مشخص از دولت دریافت می‌کنند. باید دوباره تأکید کرد که دولت پس از اعطای این قبیل کمک‌ها، هیچ‌گونه حقی در مدیریت بنیادهای خیریه نخواهد داشت.

- اصل بنیادی حاکم بر بنیادهای حامی علم و فناوری در جهان، تنوع است. این بدان معناست که نمی‌توان با یک قانون یا آیین‌نامه، از تمامی بنیادها انتظار داشت به‌گونه‌ای واحد عمل کنند. این تنوع به بنیادهای حامی دانشگاه‌ها کمک می‌کند بهترین و سریع‌ترین راه ارتباط میان جامعه و دانشگاه را بیابند و آن را اجرایی سازند تا دانشگاه راه درست ایفای مسئولیت‌های خویش در قبال جامعه را بیابد. بنابراین، شیوه‌نامه اجرایی همکاری دانشگاه با بنیادهای خیریه محلی یا ملی و بین‌المللی، می‌تواند شکلی درون‌دانشگاهی یا درون‌خیریه‌ای داشته باشد. هیئت امنای دانشگاه‌ها فرصتی برای تطابق این دو شیوه مدیریت با یکدیگر از یک‌سو، و توجه به قوانین بالادستی دولتی و حکومتی، از سوی دیگر است.

- برندسازی دانشگاهی، امروزه یکی از مؤلفه‌های بنیادی جذب کمک‌های مردمی و صنایع برای دانشگاه‌ها است. لازم است دانشگاه‌ها برای جلب خیرین محلی و غیرمحلی، از ارکان برساننده برند دانشگاهی در نسبت با مختصات جغرافیایی و هویتی و فرهنگی شهر و منطقه میزبان، و همچنین مأموریت‌هایی مشخص که دانشگاه میزبان متعهد بدان است، استفاده بهینه ببرند. در گام بعد، تبلیغات مؤثر و متنوع می‌تواند به مدیریت دانشگاه در این باره کمکی شایان بکند. تغییر در ساختار مدیریت دانشگاه‌ها، معطوف به ارتباطات متنوع و مؤثر با جامعه، و همچنین اطلاع‌رسانی شفاف درباره مأموریت‌ها، فرایندها، فعالیت‌ها و کلان‌برنامه‌های آینده، از زمره مواردی است که می‌تواند در این باره مؤثر باشد. علاوه بر این، می‌توان از ظرفیت انجمن فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها نیز برای استمرار هویتی دانشگاه و کمک‌های علمی و مالی و اداری و فناوری آنها در راستای توسعه برنامه‌های دانشگاه استفاده کرد. دانشگاه پرینستون شهرت زیادی به‌خاطر درخواست کمک مالی از فارغ‌التحصیلان خود دارد. این دانشگاه در سال ۲۰۰۸ بالاترین میزان کمک، معادل ۵۹/۲ درصد از بودجه خود را، در میان دانشگاه‌های ملی جمع کرده است. در همان سال، بیش از ۳۳ هزار فارغ‌التحصیل مقطع لیسانس آن دانشگاه، چیزی حدود ۴۳/۶ میلیون دلار به دانشگاه پرینستون کمک کرده‌اند. به دلیل مهارت بالای دانشگاه در جمع‌آوری کمک مالی، بیشتر از ۵۰ درصد از بودجه عملیاتی آن از خیرین و صندوق پشتوانه مالی تأمین می‌شود. این موضوع در مورد بسیاری از دانشگاه‌های قدرتمند جهان نیز قابل طرح است.

- وجه دیگری که بنیادهای خیریه حوزه آموزش عالی و همچنین دانشگاه‌ها می‌توانند بدان توجهی جدی داشته باشند، درخواست کمک از سازمان‌ها و نهادهای علمی و غیرعلمی بین‌المللی، برای اعطای بورسیه و کمک‌هزینه‌های پژوهشی معین، یا اجرای طرح‌های پژوهشی و علمی مشترک، یا حتی تبادل علمی استاد و دانشجو است. در شرایط فعلی، سالانه میلیاردها دلار کمک مالی و تسهیلاتی اعطایی از جانب این‌گونه نهادها برای اجرای طرح‌های علمی یا توسعه دانش عمومی، و همچنین تسهیل زمینه‌های فعالیت اجتماعی زنان و

کودکان و توسعه روابط علمی فی مابین، به دانشگاه‌های متقاضی اعطا می‌شود که می‌توان با فراهم کردن مقدمات حقوقی و مالی، از این گردش مالی و تسهیلاتی و علمی بزرگ بین‌المللی بهره برد. دفاتر بین‌المللی دانشگاه‌ها و همچنین رایزنان علمی حاضر در کشورهای مختلف، می‌توانند این ظرفیت‌ها را شناسایی کرده و زمینه بهره‌مندی از آنها را برای تقویت بنیه مالی و ارتباطی دانشگاه‌ها فراهم آورند.

- علاوه بر سایر موارد فوق، لازم است دانشگاه‌ها صندوق‌های مالی شفافی برای دریافت و هزینه کمک‌های غیردولتی داشته باشند. این صندوق‌ها خود یکی از شئون برندسازی دانشگاه در نشان دادن میزان ارتباط دانشگاه با جامعه و صنعت است. «صندوق بنیاد حامیان دانشگاه تهران» یکی از این نمونه‌ها است که با شفاف‌سازی بیشتر می‌تواند الگویی برای دیگر دانشگاه‌های ایرانی باشد. نحوه دسترسی به این صندوق‌ها نیز باید متنوع و آسان باشد. این صندوق‌ها باید به صورت مستمر، نحوه هزینه‌کرد کمک‌های دریافتی را در قالب طرح‌های علمی خرد و کلان، متناسب با نیازهای و تقاضاهای جامعه محلی و ملی، بورسیه‌های تحصیلی، اعزام به خارج، توسعه روابط علمی داخلی و بین‌المللی، کمک به اجرای طرح‌های مورد تقاضای هیئت امنا، انتشار کتاب و عمومی‌سازی دانش و... به اطلاع حامیان بیرون از دانشگاه برسانند. این اعتمادآفرینی می‌تواند ایرانیان خارج از کشور و دیگر حامیانی که بیرون از مرزها مایل به کمک به اجرای طرح‌های علمی و فناوری دانشگاه هستند را نیز به خیل حامیان خود بیفزاید.

- از نیمه دوم قرن بیستم تاکنون، اتحادیه‌های دانشگاهی یکی از شیوه‌های استانداردسازی دانش و هماهنگ شدن دانشگاه‌های معتبر به منظور اجرایی‌سازی مسئولیت اجتماعی دانشگاه و بسط و تعمیق ارتباط دانشگاه با جامعه است. این اتحادیه‌ها نه تنها در شیوه‌های آموزش و پژوهش، بلکه در شیوه‌های مدیریت و تعامل با ذی‌نفعان اجتماعی نیز هم‌سوئی‌هایی دقیق را دنبال می‌کنند. خیریه‌های حامی دانشگاه‌ها در این اتحادیه‌ها، حمایت خود را به بیش از صرف برنامه‌های یک دانشگاه تعمیم داده و این بار در سطحی بزرگ‌تر، برنامه‌های یک اتحادیه (لیگ) را پشتیبانی می‌کند. وقت آن است که چند دانشگاه معتبر ایرانی نیز با استانداردسازی روش‌های آموزش و پژوهش و تعامل با ذی‌نفعان، یک اتحادیه معتبر را تشکیل داده و با سخت‌گیری و دقت لازم در اجرای شاخص‌های موردنظر از یک‌سو، و تعامل سازنده با خیریه‌های آموزش عالی محلی و ملی از سوی دیگر، تصویری از دانشگاه باکیفیت ایرانی عرضه نمایند. این اتحادیه کوچک می‌تواند در گام‌های بعد، خود را به اتحادیه‌های دانشگاهی دیگر کشورها مرتبط سازد و از خدمات علمی و فناوری آن اتحادیه‌ها برای بهسازی اتحادیه خود، استفاده کند. در اجرای این برنامه، خیریه‌های بین‌المللی طرف اتحادیه‌های دانشگاهی دیگر کشورها می‌توانند اتحادیه دانشگاهی ایران را یاری رسانند.

نتیجه

دانشگاه‌های قدرت‌مند و نام‌دار فعلی جهان به‌پشتوانه راه‌های آزموده قبلی، به الگویی از ارتباط دانشگاه و جامعه دست یافته‌اند که در آن نه تنها هر دو طرف سود می‌برند، بلکه دولت و زیست‌بوم‌های پیرامونی از جمله اقتصاد و بازار و محیط زیست و فرهنگ و خانواده و آموزش و جامعه مدنی - نیز از قبل آن نفع می‌برند. برکنار از همه این مزیت‌ها، دانشگاه‌ها می‌توانند اصلی‌ترین خواسته خود، یعنی «استقلال دانشگاه» را حسب تجربه‌های تاریخی به‌دست آورند. در الگوی اخیر، خیرین آموزش عالی واسطه بین دانشگاه و جامعه هستند تا انتظارات جامعه از دانشگاه را صورت‌بندی کرده و حمایت‌های مورد نظر از دانشگاه را به بهترین شکل ممکن، به دانشگاه برسانند و مسئولیت متقابل دانشگاه و جامعه را محقق سازند. مسئولیت اجتماعی دانشگاه، موضوعی دستوری و آیین‌نامه‌ای نیست و تا اطلاع ثانوی نمی‌توان از این راه، شاهد خیرات دانشگاه برای جامعه و متقابلاً، حمایت‌های جامعه از دانشگاه بود. بیش از این‌ها، دغدغه تحقق استقلال درونی دانشگاه و تعیین منطق مواجهه آن با نهادهای قدرت بیرونی و زیست‌بوم‌های پیرامونی، پس از یک سده حکمرانی دولتی بر دانشگاه و مشاهده ضعف‌های آن، در دنیای جدید از مجرای جامعه مدنی و خیریه‌های آموزش عالی و حامیان دانشگاه، قابل تصور و تحقق است. بنیادهای خیریه آموزش عالی، فعالیت‌های علمی و فناوری دانشگاه‌ها را معطوف به نیازهای مورد نظر جامعه هدف‌مند کرده و آنها را به شیوه‌های درست و دقیق، به مصرف‌کننده آن می‌رسانند. این سبک از حکمرانی، خیریه‌های آموزش عالی را نه نسخه‌ای موقت، بلکه به‌مثابه یک استراتژی بنیادی و طولانی‌مدت برای تحقق مسئولیت اجتماعی دانشگاه، تحقق استقلال آکادمی، کم‌نیازی دانشگاه به دولت و ممانعت از تعرض جامعه و دولت به دانشگاه، منظور می‌کند.

یادداشت‌ها

۱ در این مورد می‌توان به بزرگ‌ترین واقف آموزش عالی، مرحوم دکتر علیرضا افضل‌پور و همسر نیک‌نهاد ایشان، خانم فاخره صبا، در بنیان‌گذاری دانشگاه کرمان و تجهیز تمامی دانشکده‌های آن (مصطفوی و صرفی، ۱۳۸۴: ۳۵-۳۵؛ ماحوزی، ۱۳۹۸: فصل دوم)، همچنین اقدامات سیدحسین فلاح نوشیروانی در تأسیس دانشگاه نوشیروانی بابل (باستانی، ۱۳۹۶: ۸۳)، بنیاد حامیان علم و فناوری ایران، بنیاد دانشگاهی فردوسی، بنیاد حامیان دانشگاه تهران، بنیاد شریف، بنیاد خیرین حامی دانشگاه علامه طباطبائی، مؤسسه غیرتجاری بنیاد حامیان دانشگاه بیرجند، بنیاد فرهنگی مصلی‌نژاد، بنیاد نیکوکاری جمیلی، بنیاد نخبگان سعیدی، بنیاد قلم‌چی، گروه صنعتی گلرنگ، بنیادهای دانشگاهی اصفهان، رفسنجان، یزد و... اشاره کرد (ماحوزی، ۱۳۹۸: فصل سوم).

۲ به‌عنوان مثال، بنیاد دانشگاهی فردوسی در سال‌های ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۶، که دولت با کسری بودجه مواجه بود و سیاست کاهش بودجه وزارتخانه‌ها، از جمله وزارت «عطف» را در پیش گرفته بود، به‌ترتیب مبالغی حدود دو میلیارد و ششصد میلیون تومان، دوازده میلیارد تومان، شش میلیارد و صد میلیون تومان، چهار میلیارد تومان، یک میلیارد و

سیصد میلیون تومان و یک میلیارد و هشتصد میلیون تومان کمک‌های مردمی جذب کرده است. این روند دریافت کمک‌های نقدی، گویای فراز و فرود فعالیت این بنیاد، متناسب با سال‌های خوش و ناخوش اقتصادی دولت است؛ فراز و فرودهایی که گویای عدم لحاظ جایگاه معین و تثبیت شده این بنیاد در جریان سیاست‌گذاری‌های اصلی دانشگاه فردوسی است (بنگرید به گزارش مجامع عمومی بنیاد فردوسی در نشریه همیاران). همین وضعیت در مورد دیگر بنیادها نیز صدق می‌کند.

۳ این نکته منافاتی با حسابرسی مالی و حقوقی این قبیل بنیادها توسط دولت یا نمایندگان مشترک دولت و خیریه‌ها ندارد.

منابع

آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۶) ایران بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، تهران: نشر مرکز.

آدمیت، فریدون (۱۳۵۱) اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، تهران: خوارزمی.

بارنت، دونالد (۱۴۰۰) دانشگاه بوم‌شناختی، ترجمه جبار رحمانی و سینا باستانی، تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

باستانی، ربابه (۱۳۹۶) زندگینامه و خدمات اجتماعی سیدحسن فلاح نوشیروانی، ناشر مؤلف.

پایا، علی (۱۳۹۸) «جایگاه دانشگاه در جامعه ایرانی در قرن بیست و یکم؛ تأملی انتقادی درباره کارکردهای تازه یک تکنولوژی نه‌چندان جدید»، در فلسفه دانشگاه، به‌اهتمام رضا ماحوزی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

پایانی‌فر، ناصر؛ صداقت‌زادگان، شهناز؛ موسوی، میرطاهر؛ رفیعی، حسن (۱۴۰۱) «بررسی ارتباط تعاملات نهادی و شاخص‌های سرمایه اجتماعی (مطالعه موردی: خیریه‌ها و کمیته امداد امام خمینی (ره) در ایران)»، فصلنامه مطالعات اجتماعی ایران، شماره ۴۲، ص ۵۴۵-۵۶۷.

توفیق، ابراهیم؛ حسینی، سیدمهدی؛ حیدری، آرش (۱۳۹۷) مسئله علم و علم انسانی در دارالفنون عصر ناصری، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

حکمت، علی‌اصغر (۱۳۵۵) سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، تهران: پارس.

«خیرین مدرسه‌ساز» (۱۳۸۴) خبرنگار سازمان نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس کشور.

زرگری‌نژاد، غلامحسین؛ صفت‌گل، منصور؛ وثوقی، محمداقبر (۱۳۹۷) تاریخ دانشگاه تهران، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.

سیاسی، علی‌اکبر (۱۴۰۱) یک زندگی سیاسی؛ خاطرات دکتر علی‌اکبر سیاسی، تهران: نشر ثالث.

علم، اسدالله (۱۳۹۸) یادداشت‌های امیر اسدالله علم، به‌اهتمام علینقی عالیخانی، تهران: معین.

غنیمه، عبدالرحیم (۱۳۷۷) تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ترجمه نورالله کساوی، تهران: دانشگاه تهران.

فراستخواه، مقصود (۱۳۸۸) سرگذشت و سوانح دانشگاه در ایران، تهران: مؤسسه رسا.
کانت، ایمانوئل (۱۴۰۰) نزاع دانشکده‌ها، ترجمه رضا ماحوزی، تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
«گزارش مجمع عمومی»، همیاران، خبرنامه بنیاد دانشگاهی فردوسی، سال‌های ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۷.
ماحوزی، رضا (۱۳۹۸) حامیان علم و فناوری در ایران و جهان، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

----- (۱۴۰۰ الف) از مدارس نوین تا دانشگاه در ایران (۱۳۲۰ تا ۱۳۴۲)، تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

----- (۱۴۰۰ ب) از آموزش عالی کلاسیک به آموزش عالی الکترونیک، تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

----- (۱۴۰۱) «دانشمند، سیاستمدار و سیاست‌گذار؛ گذر از دو گانه افلاطونی-وبری»، جستارهای سیاسی معاصر، دوره ۱۴، شماره ۲، ص ۳۰-۱.

مسلمی، سیدباقر و همکاران (۱۳۹۱) جلوه‌های عشق و ایثار، یادنامه خیرین مدرسه‌ساز کشور، تهران: تکویر.
مصطفوی، علی؛ صرفی محمدرضا (۱۳۸۴) تلاش پرفضیلت در میراث افضل‌پور، گزارش عملکرد دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان: دانشگاه شهید باهنر.

مناشری، دیوید (۱۳۹۷) نظام آموزشی و ساختن ایران مدرن، ترجمه محمدحسین بادامچی و عرفان مصلحی، تهران: سینا.

نوذری، حسینعلی (۱۳۹۸) «ماکس وبر، سیاست و دانشگاه مدرن»، در فلسفه دانشگاه، به‌اهتمام رضا ماحوزی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

وبر، ماکس (۱۳۹۰) دانشمند و سیاستمدار، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: علم.

یاسپرس، کارل (۱۴۰۰) ایده دانشگاه، ترجمه مهدی پارسا و مهرداد پارسا، تهران: ققنوس.

یغمایی، اقبال (۱۳۷۶) وزرای علوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

Hyndman, N. (1990) "Charity Accounting: An Empirical Study of the Information Needs of Contributors to UK Fundraising Charities", *Financial Accountability & Management*, vol. 6, no. 4, pp. 295-307.

www.commonwealthofnations.org > Asia > Malaysia > Education.